

مصاحبه با خانم دکتر امیلیا نرسیسیانس
عضو کمیته علمی همایش انسان‌شناسی هنر



یک انسان‌شناس چگونه به پدیده هنر نگاه می‌کند و در واقع چه چیزی دیدگاه انسان‌شناختی به هنر را از دیدگاه-
های دیگر متفاوت می‌کند؟

انسان‌شناسی یک دیدگاه کل‌گرا (holistic) دارد. و چون کل‌گراست، کار هنری را به صورت یک مجموعه در نظر می‌گیرد. لذا بایستی آنچه باعث به وجود آمدن هنر شده است را در نظر آورد. هنر به خودی خود به وجود نمی‌آید، هنر بازتاب یک چیزی هست که آن یک چیز را من یک فرهنگ می‌دانم که پشت هر اثر هنری می‌تواند وجود داشته باشد. برای یک انسان‌شناس، زمینه و هم‌بافتی (context) که موجب خلق اثر هنری شده اهمیت دارد. در داخل این زمینه چیزهای بسیاری می‌گنجد، مثل محیط مولف هنری، خود مولف که حامل فرهنگ و دوره زمانی خاص خودش است، و غیره. نتیجتاً به دنبال یافتن عناصر انسان‌شناختی ای هستیم که می‌تواند آن اثر هنری را به وجود آورد.

به عنوان مثال چه عناصری؟

اجازه دهید برای مثال موضوع مقاله ای را که برای همایش انسان‌شناسی هنر ارائه خواهم داد مطرح کنم. درون خانه های خوجاهای ارامنه اصفهان (به ویژه قشر تجار آنها)، نقاشی هایی وجود دارد که نمی‌توانسته در آن عصر در جلفای اصفهان به وجود آید. در این خانه ها نقش هایی وجود دارد که نمی‌توانسته بیرون از خانه باشد و بایست در درون

خانه قرار می گرفت. این امر حاکی از نظام فرهنگی جلفاست. یعنی در واقع، یک نوع سازگاری. صاحب خانه، خانه را بر اساس معیارهای حاکم در جلفای اصفهان ساخته، ولی درون خانه را که جنبه خصوصی برای او دارد، با سلیقه خودش تزئین کرده است. پس من آدمی را می بینم که فضایی برای درون و فضایی نیز برای بیرون دارد. فضایی را برای کارهای عمومی اش گذاشته که در آنجا تجارت و روابط اجتماعی اش صورت می گیرد و تزئین آن را به نحوی انجام داده که با فرهنگ بیرون به طور کامل سازگاری داشته باشد. ولی درون خانه را بر اساس سلیقه خودش آراسته. در درون این خانه ها نقاشی مدرن وجود دارد، در زمانی که قرن ۱۶ میلادی است. در این قرن، خبری از چنین هنری در ایران نبوده است. برای من انسان شناس جالب است که بدانم پشت این نقاشی چه چیزی وجود دارد؟ این سوال یک سوال انسان شناختی است. ابتدا بررسی می کنم که این خانه از آن کیست؟ تجار. خوب، تجار به چه کاری مشغول اند؟ مسافرت. کجا مسافرت می کنند؟ اروپا. به چه شهرهایی؟ مثلاً من در پژوهشی که انجام داده ام می دانم که این تاجر خاص به ونیز و فلورانس رفته است. خوب، در ونیز و فلورانس کجا زندگی کرده است؟ در بین تجار ونیزی و فلورانسی که شبیه خود او هستند. ایده را از کجا گرفته؟ از خانه های همین تجار. آدمی اعیانی و به لحاظ اقتصادی غنی بوده و لذا نقاش پرورش داده است. پس ببینید برای سلیقه خودش به کجا رفته است. مثلاً فردی مثل میناس را تربیت کرده است. میناس را می فرستد خارج که نقاشی یاد گرفته و دوباره برگردد تا نقاشی های خانه خودش را انجام دهد. من دیالوگی نیز دارم بین شاه عباس و خوجاها: میناس در حال نقاشی است و شاه می گوید که بیا و قصر من را نیز نقاشی کن. میناس قبول نمی کند. باز دوباره حس انسان شناختی باید بپرسد که چرا باید قبول نکند؟ برای اینکه کار داشته و نیازی نیز به عطای مادی شاه نداشته است: حمایت همین خوجاها را داشته است. لذا اگر خوجاها می توانسته اند فردی مثل میناس را حمایت کنند یعنی قدرتی در حد شاه داشته اند. همه این موارد از روی یک نقاشی استخراج می شوند. ولی اگر من دیدگاه تاریخی یا فلسفی داشته باشم به این موارد نمی رسم. دیدگاه انسان شناختی باعث می شود تا صرفاً نقاشی را به لحاظ صوری نبینم و به دنبال آن باشم که پشت نقاشی چه خبر است.

از آنجائیکه شما در حوزه زبان شناسی به تدریس و پژوهش پرداخته اید، به طور کلی، آیا حوزه هنری یک جامعه و حوزه زبانی ارتباطی با یکدیگر دارند؟ اگر آری، چه نوع ارتباطی؟

اگر زبان، پدیده ای است که می تواند باعث ایجاد ارتباط شود، هنر نیز همین کار را می کند. وقتی ما صحبت می کنیم، مطمئن نیستیم که توانسته باشیم صد در صد منظورمان را به مخاطب القا کنیم. چون همراه با این صحبت کردن، فقط

شنیدن مخاطب نیست بلکه تفسیرها و تجارب او نیز اضافه می شود. تفسیرهای مخاطب نیز به همین نحو وارد پیام رسانی اثر هنری می شود.

ولی تصریح می فرمائید که در حوزه زبان بایستی حد نسبتاً بالایی از اشتراک فکری به لحاظ کاربردی بودن آن وجود داشته باشد که ارتباط صورت گیرد، برخلاف اثر هنری که با تأویل های مختلف روبرو می گردد. به هر حال، هر گونه صحبتی، یک جنبه مادی و صوری دارد. و شما با توجه به این جنبه مادی و صوری متوجه مفهوم مد نظر می شوید. هنر نیز یک جنبه مادی و صوری دارد که بعداً تأویل می شود. آدم های متفاوت در یک چارچوب متمرکزتری می توانند یک موضوع را بفهمند. ولی بعداً تفسیرهای فردی نیز وارد کار می شود: تأویل های متفاوت در چارچوب یکسان.

اگر هنر بازتاب فرهنگ است، پس چگونه می شود همه ما که عضو این فرهنگ هستیم، برداشت های متفاوتی از هنر داشته باشیم؟

برای اینکه تجربه های زیستی متفاوتی داریم. اساساً اگر دیدگاه های متفاوتی نداشته باشیم، حرکتی به وجود نمی آید. در زبان نیز جنبه استانداردهای زبان را داریم. برای اینکه یک زبان استاندارد شود، برای خود مولفه هایی دارد، مثلاً نیاز به قدرت، جمعیت زیاد، رسانه ها و غیره. همه این مولفه ها به همراه هم یک نوع زبان را تبلیغ کرده و ترویج می دهند. اگر در مورد هنری مثل قالی صحبت کنیم و بگوییم که بهترین قالی از آن کدام شهر است؟ مثلاً کاشان یا کرمان و یا اصفهان. چرا یک نقش یا یک کیفیت خاص قالی رایج می گردد؟ چون قدرت دارد. کارکردگراها نیز آنچه را که رویت می شود و رایج است را بررسی می کنند. اینجا با مسئله سیاستگذاری های هنری روبرو می شویم که چه هنرهایی را «وارد» (inclusion) می کنند.

قلمروی پژوهشی انسان شناسی هنر در ایران، هنر سنتی است یا مدرن؟

هر دو. یعنی انسان شناسی هم می تواند در حیطه هنر روستایی یا عشایری کار کند و هم در حیطه هنر شهری.

چگونه محیط سنتی انسان شناختی که عمدتاً میدان های غیر مدرن بودند، تغییر کرد؟

ما در دروس دانشگاهی هم جامعه‌شناسی روستا داریم و هم انسان‌شناسی شهر. لذا تفاوت بین این دو نیز از بین می‌رود. در واقع دیگر، در جهان، فرهنگی نمانده است که انسان‌شناسان آن را مطالعه نکرده باشند. البته در ایران این کار صورت نگرفته و ما فرهنگ‌های اصیلی داریم که پژوهشی در خصوص آنها صورت نگرفته است. اگر ما دانشجویان رشته انسان‌شناسی را از نقاط مختلف پذیرش کنیم و آنها را محدود به تهران نکنیم، رسالت انسان‌شناسی را انجام داده ایم. چون این دانشجویان در مناطقی که خودشان سکونت دارند می‌توانند تحقیقات خوبی را ارائه دهند. به این ترتیب است که می‌توانیم به انسان‌شناسی ایران شکل دهیم.

اساساً انسان‌شناسی نمی‌تواند خودش را به حیطه کوچکی محدود کند. اکنون نیز در سراسر جهان، انسان‌شناسی جزء میان رشته‌ای هاست. لذا باید این چالاک‌ی را داشته باشد که بتواند حیطه‌های مختلف را پوشش دهد. لذا به این دلیل که من انسان‌شناس هستم نمی‌توانم خودم را به مثلاً روستا یا عشایر و یا حتی شهر محدود کنم. به طور کلی، هر جایی که عنصر انسانی وجود داشته باشد، انسان‌شناس می‌تواند در آنجا حاضر باشد. ولی این سلیقه‌ها و انگیزه‌های خود افراد است که می‌تواند آنها را به محیط‌های خاصی مرتبط کند.

چرا انسان‌شناسی ایران در حداقل عمر هفتاد ساله خود یا در عمر آکادمیک خود تا کنون به این محیط‌های اصیل که بسیاری از آثار هنری نیز در همین محیط‌ها تولید شده نپرداخته است؟ چه موانعی در این میان دخیل بوده است؟

انسان‌شناسی مثل هر رشته دیگری فراز و نشیب‌های خودش را داشته است. بخشی از این عوامل به سیاست‌گذاری‌های کلی کشور بر می‌گردد در نهادهایی مثل وزارت علوم. بخشی نیز به روح (spirit) دوره‌های مختلف بر می‌گردد. افرادی در مراحل قرار می‌گیرند که می‌توانند رهبری کنند. این رهبران نیز وسیع‌خاصی دارند که بر اساس آن شروع به کار می‌کنند. الان انسان‌شناسی دانشگاه تهران، انسان‌شناسی بازی است. پایان‌نامه‌ها نیز نشانگر همین وسیع‌عملیاتی‌ماست. بینش‌های گروه انسان‌شناسی دانشگاه تهران در حال حاضر، بینش‌های بسته‌ای نیست. تنوع دروس نیز نشان می‌دهد که انسان‌شناسی بسیاری از موضوعات را تحت پوشش خود قرار می‌دهد.

خانم دکتر نرسیسیانس، من می‌خواهم پیردازیم به یکی از تخصص‌های شما که نشانه‌شناسی است. در دهه ۱۹۶۰ است که دوره جهش انسان‌شناسی هنر است، به ویژه در آثار برخی از اندیشمندان شاخص این دوره همچون خانم نانس‌مان، رویکردهای زبان‌شناختی برجسته است؛ یعنی این افراد از الگوهای زبان‌شناختی برای تحلیل هنرهای

بومی استفاده می کنند. آیا ما مجاز هستیم که از شیوه های تحلیل زبان شناختی برای بررسی آثار هنری استفاده کنیم؟ و به این ترتیب، هنر را نیز یک نظام نشانه ای تلقی کنیم؟

دهه ۱۹۶۰ یکی از جالب ترین دهه های عمر بشر نوین است. چون در این دوره اصلاحات بسیاری صورت می گیرد و آزادی افکار اقشار مختلف رخ می دهد. در این دوره از یک طرف کلود لوی- استراوس را داریم که معتقد است طرز تفکر تمامی انسان های جهان تا یک اندازه ای مشترک است به خاطر همین خصلت انسان بودن. از طرف دیگر نوام چامسکی را داریم که معتقد است در همه زبان ها مسائل مشترکی وجود دارد، مثلاً همه کودکان در سن خاصی آغاز به سخن گفتن می کنند یا در هر زبانی عناصر زبان شناختی خاصی مثل فعل، فاعل و غیره وجود دارد. در این دوره ای که درهای دنیاهای مختلف به روی یکدیگر باز می شوند، درهای رشته ها نیز به روی یکدیگر باز می شوند. نتیجتاً حتی در موسیقی سعی می شود تا زبان شناسی وارد شود و یا در اسطوره شناسی نیز به همین ترتیب. زبان شناسی واژگان خاص خود را به انسان شناسی نیز قرض می دهد، مثلاً دو واژه اتیک (etic) و (emic) که یکی فونتییک است و دیگری فونمیک: واج ها و آواها. لذا این فرایند باعث می شود تا محققین از زبان که طبیعی ترین تولید آدمی است استفاده کرده و آن را به زمینه های متفاوتی ببرند. با وجود تلاش های مختلف، موفقیت زیادی کسب نمی کنند. سوسور معتقد بود که ما علم نشانه شناسی را هنوز نمی شناسیم ولی علمی است که حق حیات دارد. سوسور در واقع زبان شناسی را از درون نشانه شناسی استخراج کرد.

هنرمند زبان اجتماعی خود را به هنگام خلق اثر دارد یا زبان فردی اش را؟

چون همه ما تحت تأثیر جامعه هستیم، لذا در کارهایمان نیز این انعکاس محیط وجود دارد. البته منظور از جامعه، کل آن نیست بلکه دایره محدودی است که فرد در درون آن زیست می کند. تجربه زندگی فرهنگی و اجتماعی خود فرد است که انعکاس می یابد.

می خواهیم پردازیم به حوزه دیگری از علایق شما یعنی تعلیم و تربیت. جایگاه هنر در بحث های انسان شناسی تعلیم و تربیت چیست؟ و بعداً می خواهیم بدین طریق آسیب شناسی ای از نظام آموزشی کشور در خصوص شیوه برخورد آن با هنر ارائه دهید؟

خوشبختانه هنر از جمله موضوعاتی است که در دروس آموزش و پرورش قرار گرفته است. این بسیار خوب است که هنر جایگاه مطلوبی داشته است که جزو دروس قرار گرفته است. اما ما با مسئله اجرا مواجهیم. متأسفانه هنر نهادینه شده

نیست، نه تنها در مدارس، بلکه در حوزه های دیگر نیز این مسئله وجود دارد. هنر باید نهادینه شود. من یکی از عناصر نهادینه شدن را روی طرز لباس پوشیدن شهروندان می بینم، مثل رعایت هارمونی رنگ ها که یکی از اولین دروس هنر است. در خصوص شیوه تدریس نیز برخی مسائل وجود دارد. دانشجویان در کلاس با اصول هنری آشنا نمی شوند، حتی از نظر تکنیک. منظور این نیست که مثلاً این فنون و ابزارها به سر کلاس برود، ولی می توان دانشجویان را به آتلیه ها برد. از این طریق دانشجویان می توانند با افراد هنرمند آشنا شوند.

در حال حاضر، هنر بیشتر جنبه تفریحی پیدا کرده است: چیزی که با آن اوقات فراغت پر می شود. دانشجویان هم که قشر فرهیخته جامعه هستند چندان تمایلی به رفتن به نمایشگاه های هنری ندارند. وجود گروه های تئاتر و یا مثلاً آموزش عکاسی در دانشگاه ها بسیار نویدبخش است. اما همه اینها اتفاقاتی است که در دانشگاه رخ می دهد و در مدارس یعنی جایی که باید پایگاه هنر باشد، چنین چیزی روی نمی دهد.

موضوع دیگری که می توان از نقطه نظر سیستم از هنری ها یاد گرفت، جنبه گروهی درس های آنهاست. لذا تعامل بین دانشجویان بیشتر است که باعث ایجاد شبکه های دوستی و همکاری و سرمایه اجتماعی می شود. درحالیکه دانشجویان مثلاً علوم اجتماعی تقریباً همدیگر را نمی شناسند. هر کس به کار انفرادی خودش مشغول است. شاید هم بخشی از مسئله به خود اساتید برمی گردد که کار جمعی را اشاعه نمی دهند. کار جمعی دانشجویان هنر، باعث می شود تا افراد آثار یکدیگر را نقد کنند، درحالیکه در بین دانشجویان علوم اجتماعی نقد اثر (مثلاً مقاله یا گزارش کلاسی) رخ نمی دهد.

از اینکه فرصتی برای انجام مصاحبه برای همایش انسان شناسی هنر اختصاص دادید تشکر می کنم.